

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

حادثه‌ی مولمه‌ی شهادت فرهیخته‌ی بزرگوار دانشمند معظم آقای فخری‌زاده رحمة‌الله علیه و بعض همراهان ایشان، حقیقتاً موجب تأسّف و تأثّر فراوان است. کسانی که نقش مفید و مؤثّر در پیش‌رفت و تعالی کشور دارند. فقدان آن‌ها دردآور هست. البته این فقدان‌ها اگرچه موجب تأسّف و تأثّر هست اما موجب ناامیدی، یأس و دست برداشتن از اهداف و آرمان‌های بلند مردم مسلمان و علاقه‌مند به تعالی و ترقی و اقتدا کنندگان به اهل بیت علیهم السلام ندارند. اسلام بخصوص مذهب تشیع تقریباً از همان اوایل پیدایش با این جور مشکلات دست و پنجه نرم کرده و مواجه بوده و بزرگان و اولیاء اسلام و مؤمنان راستین هیچ‌گاه حالت تبانی و سستی پیدا نکردند. حالا هم همین‌طور است. بخصوص بعد از آن که می‌بینیم امثال این عزیزان بحمدالله، به لطف خدای متعال فراوان هستند. عرض کردم، وقتی شهید بهشتی رضوان‌الله تعالی علیه را ترور کردند یک شعار مردمی رواج پیدا کرده بود که مردم در شعارهای خودشان می‌گفتند: دشمن در چه فکریه؟ ایران پر از بهشتیه.

بله شما یک نیروی خیلی عزیز و بزرگی را از دست ما گرفتید اما این جور نیست که نیروی ما منحصر در او بوده است، بحمدالله امثال و اشباه هست. حالا بحمدالله به برکت این انقلاب نیروهای فرهیخته‌ی مجاهد باخلاص بحمدالله وجود دارند، خدای متعال هم فرموده است که «ما تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره، 106) بنابراین دشمن خیال نکند که با این ضربه‌های ناجوانمردانه‌ای که وارد می‌کند راه به جایی خواهد برد. نه، غیر از این که شقاوت و آبروی خودش را از بین می‌برد و شقاوت برای خودش ایجاد می‌کند و انحطاط در اذهان مستضعفین و مسلمین و این‌ها برای آن‌ها ایجاد می‌شود، نتیجه‌ی دیگری نخواهند گرفت. ما به خدای متعال شکوی می‌کنیم این عداوت‌های اعداء را از خدای متعال می‌خواهیم که به زودی زود ان شاءالله این مصائب را ان شاءالله به پیروزی‌های بزرگ تبدیل بفرماید. و کید اعداء و مکر آن‌ها را به خودشان باز گرداند و این نکته را هم باید به آن توجه بکنیم که خدای متعال راجع به شیطان در قرآن شریف فرموده که شیطان عدوّ شماست «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» (فاطر، 6) یعنی اگر دیدید کسی دشمن شما هست شما هم او را دشمن بگیرید، و الان برای ما روشن است که خب این صهیونیست‌ها، این حکومت جائر آمریکا و سران حکومت‌های بسیاری از کشورهای اروپایی یا مرتجعین منطقه، این‌ها دشمنان ما هستند، «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» باید این‌ها را ما هم دشمن بگیریم و در مراودات‌مان، در مسائل‌مان، حتماً باید به این مسئله توجه داشته

باشیم و از آن‌ها خیر نخواهیم برای پیشرفت مملکت دل به آن‌ها نبندیم، باید به آن امکانات داخلی خودمان و دانشمندان خودمان تکیه کنیم البت تعامل در جاهایی که مشکلی ندارد محذوری ندارد این عقلائی است و درست است و شرعاً منع نفرمودند.

این شهادت را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه، رهبری معظم و همه عزیزان و گرامیان که در این سوگ عزادار شدند تسلیت عرض می‌کنیم و تبریک عرض می‌کنیم شهادت آن‌ها را برای خود آن‌ها، برای خانواده‌های آن‌ها، برای سرافرازی مردم و ثواب یک سوره‌ی مبارکه‌ی حمد و سه بار سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و یک صلوات را تقدیم می‌کنیم خدمت آن بزرگوار و بعض همراهانی که با ایشان بودند و به درجه‌ی شهادت نائل شدند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (1)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (3) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4) إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ تَسْتَعِينُ (5) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (6) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (7)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1) اللَّهُ الصَّمَدُ (2) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (3) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (4)

بحث در وجوه تخلص از این اشکال بود که در مواردی که اکراه به فرد تعلّق نگرفته مستقیماً و مباشرةً، بلکه اکراه بر جامع قرار گرفته، گفته اِفْعَلْ احدهما و الا فاعلُک. در این جور موارد از یک طرف خب روشن است که مثلاً هر کدام از آن افراد را بیاید انجام بدهد در یک مواردی، مثل این‌که گفته بعِ إِمًّا هَذَا وَ إِمًّا ذَاکَ. اِفْعَلْ هَذَا، این بیع را انجام بده یا فلان کار را انجام بده، یا منزلت را بفروش یا زوجهات را طلاق بده مثلاً و الا فاعلُک کذا. در این‌جا خب گفته می‌شود از یک طرف هر کدام از این‌ها را انجام بدهی باطل است، اثر بار نمی‌شود. از یک طرف گفته می‌شود خب اکراه بر جامع واقع شده به فرد واقع نشده پس هر کدام را که انجام دارد می‌دهد آن را به اختیار است اکراه بر آن نیست پس باید بگوییم درست است. ما الوجه در این‌که می‌گوییم باطل است؟

خب بیاناتی تا حالا گفته شد. بیان دیگری که در این مقام گفته شده به نحوی که نقوض آن هم برطرف بشود فرمایش حضرت امام قدس سره در بیع ایشان هست. ایشان می‌فرمایند که ما قبول داریم، امر یا اکراه یا اضطرار از جامع به فرد سرایت نمی‌کند. این جور نیست که بگوییم اکراه به این فرد تعلّق گرفته. یا اضطرار به این فرد تعلّق گرفته. همان جور که در باب اوامر امر را می‌گوییم به طبیعت خورده می‌گوییم فرد مسقط امر است، نه این‌که امر به این فرد، این نمازی که شخص در خارج خوانده به همین نماز، این نماز که مسقط امر شده مثلاً، به خود این امر تعلّق نگرفته. این را قبول داریم، ولی در عین حال می‌گوییم این فردی را که دارد در خارج می‌آورد این فرد عین

مکره علیه است و مکره علیه عین این است؛ چون جامع عین فردش هست. و معقول نیست که در این جا کسی بگوید که این فردی را که دارد انجام می‌دهد حالا در آن مثال بیع انجام می‌دهد یا طلاق زوجه را مثلاً، یا بیع کتاب یا بیع خانه که مرددش کرده، بگوید این‌ها مکره علیه نیستند. این معقول نیست چرا؟ برای این که این فرد آن جامع و آن چیزی که اکراه بر آن واقع شده هست یا نیست؟ خب اگر فرد آن هست، آن عین این هست این هم عین آن است. پس نمی‌توانیم بگوییم این مکره علیه نیست. این مکره علیه است.

اما در عین حال اگر این افراد دارای یک خصوصیتی هستند که آن خصوصیات اثر دارد، یک آثاری بر آن بار است. این جا حدیث رفع باعث نمی‌شود آن خصوصیات برداشته بشود. مثلاً اگر مکره گفته است یا مثلاً این کتابت را بفروش، یا این قرآن را بفروش. خب این جا فروش آن و فروش آن کتاب یا فروش این قرآن من حیث اُنه بیع آن متاع یا این متاع است مورد اکراه است؛ اما از حیث این که این کتاب قرآن را به کافر اگر گفتیم اشکال دارد فروش آن، این جا نمی‌تواند این شخص بیاید بدهد به کافر، اگر به کافر فروخت می‌گوییم بیع باطل است چون مکره علیه است ولی حرام هم انجام دادیم. چون بیع به کافر جزو مکاسب محرمه است. مکاسب محرمه هم این جور نیست که بیع صحیح باشد. بعضی از مکاسب محرمه در عین این که باطل هم هست حرام هم هست، مثلاً مثل بیع ربوی، هم باطل است و هم حرام است. بعضی بیع‌ها حرمت دارد ولی باطل نیست. مثلاً بیع عند النداء مثلاً. آن نقل و انتقال حاصل می‌شود ولی کار حرام انجام داده. بعضی از بیع‌ها حرام است نقل و انتقال هم حاصل نمی‌شود.

خب این جا هم ایشان می‌فرمایند که او نسبت به این که به کافر بفروش، اکراه به این نکرده، به بیع اکراه کرده. فلذا این خصوصیات... یا اگر مثلاً آمد گفت که یا این کار را بکن ... مثلاً گفت یا خمر بنوش یا این آب متنجس را بنوش، این جا بله هر کدام را انجام بدهد مکره علیه است ولی این جا نمی‌تواند خمر را انتخاب بکند چرا؟ برای این که از یک طرف دلیل نهی می‌گوید لاتشرب الخمر، از یک طرف می‌دانیم دلیل رفع اثر برای چیست؟ برای این است که آن تخلّص بتواند پیدا بکند از آن عقابی که ایعاد کرده بر آن مکره. روشن است که این برای این جهت است و روشن است که اکراه مکره این جور نیست که مفسده و ملاک حرمت را از بین ببرد. ملاک حرمت سر جایش هست. مفسده‌ی حرمت سر جایش هست، مفسده‌ی شرب خمر سر جایش هست. شارع از آن طرف با رفع اکراه خواسته چه کار کند؟ خواسته راه مخلص قرار بدهد برای عبد. این جا عقل چه حکم می‌کند؟ می‌گوید جمعاً بین این که هم از آن فرار بکنی، هم آن مفسده دامن‌گیر تو نشود، این است که آن را انتخاب بکنی که مفسده‌ی آن کمتر است که آن مثلاً نجس باشد، آب متنجس باشد.

یا اگر گفته مثلاً خمر بنوش یا آب بنوش، خب این جا هم هکذا. یا اگر بین دو چیز او را مثلاً مخیر به اکراه کرده است که یا کتابت را بفروش به من یا باید زوجه‌ات را طلاق بدهی. که این جا می‌داند اگر زوجه‌اش را طلاق بدهد آن در اذیت و آزار فراوان قرار می‌گیرد. آبرویش مثلاً می‌رود. خب آن که نسبت به آبرو رفتن او و اذیت و آزار او در این جهت که این اکراه نکرده که، بنابراین این جا باید چی را انتخاب بکند؟ این جا مثل همان فروختن قرآن به کافر می‌ماند. این جا باید بیع را انتخاب بکند.

پس باید به این نکته توجه کنیم این نکته که حالا ایشان می‌فرمایند توی معمولاً کلمات ندیدیم که آن خصوصیتی که موجب اثر می‌شود، ایشان می‌فرماید که آن خصوصیات که

موجب اکراه واقع نشده که بردارد. آن به عنوان بیع مورد اکراه است. فروختن، آن را بفروشد. آن‌ها سر جای خودش باقی می‌ماند فلذا در محاسبه‌ی شخص باید این جوری محاسباتی که گفتیم انجام بدهد.

س: این همان اثر آکد است دیگر؟ مثل دوران بین حرام پایین‌تر و بالاتر می‌ماند که یک نوع مرتبه‌ی بالاتری در یک فردی محقق است رفع اکراه فقط می‌خواهد مندوحه و تفصّی ایجاد بکند می‌توانست بدهد مرحله‌ی بالاتر که از اول تفصّی داریم پس فرد اقل را انتخاب بکند.

ج: چرا؟ صحبت بر سر این هست که چرا؟

س: وجه آن را امام تفسیر کرده، وجه آن این است که ادله‌ی رفع اضطرار و رفع اکراه بخاطر ایجاد تفصّی هست و تواز اول نسبت به دو امری که یکی اقل است و یکی اکثر مؤونه هست نسبت به اقل و اکثر مؤونه نسبت به آن خصوصیت اکثریتش را تفصّی اصلاً داریم پس ادله‌ی رفع چیزی تو درگیرش نیستی تا بخواهد بردارد آن را که درگیر آن هستی، آن حد سواء بین دو تا منظور است یعنی در مرحله‌ی نازل‌تر آن. نه اکثریت و خصوصیت بالاتر. حرمت نازل‌تری آن را توی تفصّی نداری، رفع امتنانی می‌آید ایجاد تفصّی می‌کند برای خودش و اما نسبت به مرحله‌ی بالاتر حرمت و مؤونه‌ی بالاتر آن اکثر تو اصلاً تفصّی داری. چیزی نیست که بخواهد رفع بردارد آن را و آن را برنمی‌دارد.

ج: نه مشکل آخر این بود که جامع عین فرد است، خب این عین فرد است آن هم عین فرد است.

س: آن را که حل کردیم.

ج: حالا چه جوری حل کردیم؟ همین جا را می‌خواهیم بگوییم، او می‌گوید آقا جامع عین فرد است. کلی عین فرد است. طبیعی عین فرد است. این گفته اchedما، این واقعاً اchedماست، نیست؟ این هم واقعاً اchedماست. با این که واقعاً این چنینی هست و شما هم از آن طرف چه گفتید؟ گفتید جامع عین فرد است این را گفتید که جامع عین فرد است. این را هم گفتید، خب از آن طرف پس چطور می‌آید می‌گویید که این جا نباید آن را انتخاب بکنید. خب مکروه علیه هست دیگر، عین آن هست. حرمتش برداشته شده.

س: فقط یک قید لبّی برای ادله آمده... دیگر خیلی بیان‌شان نیاز به شرح خاصی ندارد یک قید لبّی فقط آوردند که ادله‌ی اکراه فقط در جایی رفع می‌کند که شما مخلص نداشته باشید. مخلص به حلال داشته باشید حرام را رفع نمی‌کنید.

ج: چرا؟

س: چرای آن هم به خاطر این است که چون می‌دانیم که این بخاطر این است که مفسده برنمی‌دارد فقط بخاطر این که برای شما یک در واقع آسانی ایجاد بکند، و الا مفاسد در جای خودشان باقی هستند چون می‌دانیم این را، جایی که مخلص داشته باشی برنمی‌دارد.

ج: حکم عقل است. عقل دارد می‌گوید. و آن جاهایی هم که مثل این است که یک طرف، یک حرامی، یک اثری بر او بار است آن هم برنمی‌دارد، ولو این که ... چرا؟ چون آن جهت

مکره علیه نیست که مثلاً برود کتاب را به کافر ... یا سلاح برود مثلاً. به اعداء دین برود سلاح بفروشد. اکراه کرده که... مثلاً به قول شما اکراه کرده که همه‌ی اموالت را بفروش. توی اموالش سلاح هست. این سلاح را نمی‌تواند برود بفروشد به اعداء دین. چون آن که این جهت را مورد اکراه قرار نداده که. بله اگر جز اعداء دین نباشد یا در قرآن می‌فرماید که جز کافر نباشد که به او بفروشی. این‌جا از باب اضطرار، و الا نه از باب اکراه. چون اکراه به این خصوصیت نشده.

س: نیاز به این مقدمه‌ی اخیر نیست عرض من همین است ... همان را بگویم کافی هست دیگر؟

ج: کدام را؟

س: همین که بگویی ادله‌ی رفع اکراه یک قیدی لبّی دارد به جهت این که مفسده را واقعاً برنمی‌دارد فقط برای مخلص هستند پس اگر شما جایی حرامی بود و مخلص به حلال داشتی، آن حرام هم مفسده‌اش باقی هست پس العقلُ يحکم که شما بروید سراغ آن مخلص. دیگر این مقدمه‌ی اخیر را نیاز ندارد.

ج: کدام بود؟

س: همین که شما فرمودید که به این جهات کاری ندارد. این را دیگر نیاز نداریم در تبیین آن.

ج: چرا، چون اگر اکراه روی این جهات هم می‌رفت برمی‌داشت.

س: نه، همین دیگر، اتفاقاً دقت آن در همین است که قید اکراه رفته، روی این جهات هم برود. ولی چون قید لبّی داریم که اگر محرمات مخلص داشتند برطرف نمی‌شدند شما باید بروید سراغ مخلص کافی است دیگر.

ج: نه، اگر... چرا حرمت را برمی‌داشت دیگر.

س: نه دیگر به شرطی که مخلص نداشته باشی. چون مفسده را برنمی‌دارند فقط یک در واقع ترخیص و راحتی برای شما ایجاد می‌کند. پس اگر خلص داری باید آن مفسده‌ی واقعی را مراعات بکنی.

ج: چرا؟ شارع می‌گوید حرمتش را برداشتم.

س: نه دیگر.

ج: می‌گویم شارع می‌گوید برداشتم.

س: نه این مقدمه را باید مراعات بکنیم دیگر. که مفسده برداشته نمی‌شود. چون مفسده برداشته نمی‌شود پس فقط در جایی حرمت برداشته می‌شود که شما مخلصی نداشته باشید، در جایی که مخلص داشته باشید مفسده‌ی واقعی که سر جای خودش است پس باز عقل حکم می‌کند که اجتناب بکنی. به آن مقدمه‌ی اخیر دیگر احتیاجی نیست دیگر.

ج: نه این مقدمه‌ی اخیر، یعنی این مطلب ما نیاز به آن داریم، برای این که بگویم اکراه

برنمی‌دارد خصوصیتی که ممکن است افراد داشته باشند و آن خصوصیات مورد حکم باشد.

س: اصلاً بردارد هم آن جا قید لبی باشد کافی است.

ج: نه اگر بردارد شارع، من عقاب نمی‌شوم. بله ممکن است دامن‌گیر من بشود مفسده. من که ... می‌گویم بشود. من جهنم که نمی‌روم که، حالا فرض کن که مفسده‌ی آن چیست؟ مفسده‌ی آن مثلاً این است که قلب من خراب می‌شود؟ خب بشود. ببینید آن...

س: ...

ج: نه اگر عبد دنبال این است این‌ها هم که روحی نیستند. مثل آقای حکیم... می‌گوید حکم را برداشتم. وقتی که شارع حکم را برداشت ... فلذا شما باید چکار بکنید؟ شما باید ...

س: ...

ج: و الا شما اگر این‌جوری بخواهید بگویند مگر آن‌جایی که می‌گوید شراب بخور و الا فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم اگر بخواهید این‌جوری حساب بکنید در آن‌جا هم باید بگویند خب درست است ولی مفسده‌ی شراب که از بین نمی‌رود که، من باید محاسبه بکنم که آن ضرری که می‌خواهد به من بزند بالاتر است یا مفسده‌ای که از خوردن شراب برای من پیش می‌آید.

س: آن‌جا هم می‌گوید شارع ...

ج: احسنت، آن‌جا می‌گویند شارع خودش چکار... وقتی حرمت را برداشته، لابد فکر این‌ها را کرده. همان حرف را همین‌جا می‌زنیم.

س: حرف من همین است دیگر، پس اگر آن را نمی‌خواسته پس ... همین را بگذاریم ... یکی به میخ می‌زند یکی به نعل می‌زند. این دو تا با هم آوردنش، پس اگر این را می‌خواهید بگویند، آن‌ها را دیگر لازم نیست که بگویند. همین را فقط بگویند که خصوصیات را برنمی‌دارد و السلام

ج: خب بله دیگر.

س: ...

ج: خیلی خب، خصوصیت را برنمی‌دارد. اما در عین حال خصوصیت را که برنمی‌دارد چرا ما باید اجتناب بکنیم؟ خصوصیت را برداشت دیگر، اما در عین حال شما می‌فرمایید که باید آن که اخف است را مرتکب بشود، آن اشد را مرتکب نشود. اگر برمی‌داشت می‌گفتیم خیلی خب شارع برداشته مثل آن‌جا، مثل آن‌جا که برداشته. شاید خودش تدارک می‌کند. آن ضرری که از ناحیه‌ی این به من وارد می‌شود مثل حرفی که شیخ در عمل به امارات فرموده، مصلحت سلوکیه درست کرده. چون آن‌جا هم همین است، می‌گوید چرا به اماره گفتم عمل بکن، بخصوص برای کسی که راه علم برایش باز است. آن‌جا شیخ برای تخلص از این اشکال که تفویت مصالح لازم می‌آید یا القاء فی المفاسد لازم می‌آید. آمده از راه مصلحت سلوکی پیش آمده. یا عده‌ای از راه سببیت پیش آمدند که یک‌جوری حلس بکنند. یا در آن تراحم کذا می‌گویند مجموعاً وقتی حساب می‌شود آن مصالحی که

گیرش می‌آید می‌چرید بر آن مفاسدی که ممکن است که دامن‌گیرش بشود یا مصالحی که از دستش برود، بنابر طریقت محضه که نه مصلحت سلوکی باشد و نه سببیت باشد.

اگر شارع برداشت، معلوم می‌شود که خودش یک کاری کرده، تدارک کرده. اما اگر شارع برنداشت، حالا که برنداشته، این مهم می‌شود آن وقت.

س: خصوصیات را می‌فرمایید دیگر؟

ج: بله.

اگر شارع فرموده بود حتی من خصوصیت را در این طرف برداشتم، نه من مختار هستم. اما حالا که خصوصیت را برنداشته، پس آن سر جای خودش هست. حالا که سر جای خودش هست امر می‌گوید خب از آن طرف که آن را برنداشته شارع، پس آن مفسده از بین نمی‌رود.

س: مفسده را کار نداریم، خصوصیت را برنداشته اسم مفسده را برای چه می‌آورید؟

ج: یا حرمتش را ما بگویم.

س: ...

ج: نه، تراحم می‌شود دیگر. بین آن حرمتی که از حیث آن خصوصیت وجود دارد و آن طرفی که وجود ندارد، پس تراحم می‌شود تراحم که می‌شود خب عقل می‌گوید چی؟ می‌گوید باید این طرف را انتخاب بکند، چون این طرف یک حرمتی هم دارد. درست است در این طرف مترتب است تخلّص از آن ایعاد و آن ضرر، و ارتکاب یک محرمی. این طرف تخلّص هست ارتکاب محرم توی آن نیست یا اگر ارتکاب محرم توی آن باشد، محرمی است که اخف است و اگر من خودم یک‌جا بین دو تا محرم تراحم برایم پیدا بشود باید مهم را فدای اهم بکنم.

س: خدا خیرتان بدهد، پس آن مفسده را.... پس چه جوری می‌شود یکی به میخ می‌شود و یکی به نعل؟ الان آن مطلب را پس نباید ... که بله مفاسد را بر نمی‌دارد اکراه برای آن هست که یک ترخیص ظاهری درست بکند، همین را بگویم کافی است که آقا خصوصیت را بر نمی‌دارد، دار الامر بین چیزی که حرام باشد و چیزی که حلال باشد یا حرمت اخف داشته باشد آن را انتخاب کن،...

ج: حالا کلمه‌ی مفسده شما حرمت معنا بکنید.

س: نه که کلمه‌ی مفسده، اصلاً آن بحث‌ها را باید کلاً حذف بکنیم که بله ادله‌ی رفع اکراه برای چه هست؟ کاری به آن‌ها نداریم. خصوصیات را بر نمی‌دارد. این طرف حرام است آن طرف حلال است باید حلال را انتخاب بکنیم.

ج: نه چرا بر نمی‌دارد؟ علت برداشتن آن این است. نه این که برای رفع فلان است برای این جهت می‌گوییم. می‌گوییم ادله‌ی اکراه چون به این منظور هست پس بنابراین نمی‌آید در این موارد بیاید آن حرمت را بردارد. چون آن امر اضافی است کاری به آن ندارد. اگر این جوری بود که ادله‌ی اکراه، مثل «اوفوا بالعقود» که بعضی‌ها گفتند اوفوا بالعقود، گفتند شرط در ضمن عقد به همان اوفوا بالعقود می‌گوییم باید عمل به آن بشود. چون اوفوا

بالعقود یعنی به عقد و بند و بیل‌های آن عمل بکن، وفادار باش. این‌جا هم بگویم ادله‌ی اکراه می‌گوید چی؟ می‌گوید هر چه مکره‌ی الیه و هر چه دیگر دارد با مکتنفاتش برداشتم. اگر معنای رفع ما استکرها علیه این بود که هر چیزی که مستکرها واقع شده، او خودش و بند و بیل‌ها و هر چه که با او هست برداشتم، اگر این بود خب بله، اما حالا که این نیست، چون فقط در مقام تخلص ایجاد کردن است. تخلص می‌گوید خودش را بردار، دیگر بند و بیل‌های آن را چرا برداری؟ حالا که بند و بیل‌های آن برداشته نمی‌شود پس آن را می‌خواهیم که بگویم بند و بیل‌های آن برداشته نشد. حالا که این برداشته نشد آن وقت این‌طوری می‌فرمایند.

این درس چهار، چون وسط‌های آن هم حرف‌هایی است بعضی اشکالات عقلی مطرح کردند که حالا من آن‌ها فعلاً مطرح نکردم. چون فعلاً بحث ما نیست بعداً خواهد آمد این بعضی از فروعی که در اثناء پیش آمد.

مثل این که اگر کسی یک‌بارہ آمد جمع کرد بین آن‌چه که گفته بود، گفته بود یا این کتاب را بفروش ... بیع واحد گفت هر دو را فروختم.. این چه جور می‌شود؟ توی آن مسائل ایشان این وسط این مسئله را مطرح فرموده‌اند.

حالا یک مقداری اصل این مطلب، تا حالا این مطلب اضافی ایشان را، ایشان از یک طرف می‌فرماید لا اقول که اکراه از جانب فرد سرایت می‌کند چون این که واضح البطلان است. «لا اقول أنَّ الامر بالطبيعة سري الى المصدق فَإِنَّه واضح البطلان» این را نمی‌گویم اکراه هم نمی‌گویم.

س: می‌گوید امر سرایت نمی‌کند.

ج: نمی‌کند به مصداق.

اما در عین حال می‌فرماید که چون طبیعت عین فرد است، وقتی اکراه بر طبیعت می‌شود این خب باید طبیعت را ایجاد بکند دیگر، پس ملزم و مکره می‌شود که این فرد را... او را در این فرد ایجاد بکند. پس این فرد می‌شود مصداق مکره‌ی علیه. حالا من عبارت ایشان را هم بخوانم. می‌فرمایند «أما المصدق الذاتي للطبيعة فيقع مكرهاً عليه وإن كان الاكراه على نفس الطبيعة لا الفرد لأنَّ الفرد عينُ الطبيعة فما وُجد هي الطبيعة المَكْرَه عليها» آن چیزی که پیدا می‌شود در خارج همان طبیعتی است که اکراه بر آن شده، چون عین هم است. «و ما قيل من أنَّ المکره عليها هي الطبيعة للمصديق فهو مختارٌ في المصديق و كُلُّ مصدق وَّجد (یا وُجد) فهو باختياره لا بالاكراه» این حرفی که بعضی‌ها زدند، «مطلوبُ بأنَّ كلَّ فردٍ وُجد في الخارج و كان أوَّل وجود الطبيعة فهو منطبقٌ عليه بالنسبة للطبيعة المکره عليها» این مصداق آن طبیعت مکره‌ی علیها هست. «و لا يُعقل وقوعه على نعت الاختيار مقابل الاكراه» این‌جا نمی‌توانیم بگویم این مکره نیست. «و لا یعقل وقوعه على نعت الاختيار» در مقابل اکراه، اختیار در مقابل اکراه، نه اختیار در مقابل اضطرار و عدم قدرت. نه این حتماً باید گفت که مکره‌ی علیها هست. «و الخصوصية المختار ليست موضوعاً للآثر» این که این زمان باشد آن زمان باشد آن‌جا باشد آن‌جا باشد این‌ها، این‌ها موضوع اثر نیست. «کالبيع في مكان كذا أو مع خصوصيات المحتقنة بالطبيعة» تا این که «حتى صارت مثلاً هذا المصدق دون...» که این باعث بشود که این بشود مصداق طبیعت آن نشود، این‌ها دخالتی ندارد. «لكن نفس الطبيعة لا یعقل أن لا تكون مكرهاً عليها بالفرض» این‌جا نمی‌توانیم بگویم خود طبیعت مکره‌ی علیها در این فرض

نیست «و اول المصادیق عین الطبیعة المکره علیها خارجاً لا اقول» باز این جا برای این که کسی ممکن است توی ذهنش بیاید که ایشان باید بگوید اکراه از آن به این سرایت کرده و این ها، می فرماید «لا اقول إنّ الامر بالطبیعة سری الی المصادق فإِنَّه واضح البطلان» امر مکره که گفته یع، نمی خواهم بگویم این یع او از طبیعت به فرد سرایت کرده بود که این را بفرویش. امر نه، روی همان طبیعت است. روی احدهما هست. اما در عین حال چه می گویم؟ «بل اقول إله بالامر بالطبیعة ملزّم و مکرة علی ایجادها بفرد ما فیوجده الزاماً و اکراهاً» این ملزّم و مکرة علی ایجادها بفرد ما، باید به یک فرد مایی ایجاد بکند، فیوجده الزاماً و اکراهاً. این فرمایش ایشان است.

سؤال این است که تفرقه ی بین این دو تا را تصویر آن صعب است که شما از یک طرف بگویید مثلاً این مأموریه هست و از طرفی بگویید امر هم به این تعلّق نگرفته. اگر مأمور به است پس امر باید داشته باشد تا مأموریه بشود. اگر امر به این تعلّق نگرفته پس این مأموریه نمی شود. این چه جور می شود این؟ بله این جا همان تعبیری که اگر محقق خوئی داشت توی مصباح الاصول و این ها، او می گفت که این متعلّق اکراه واقع... مضطر است که این را بیاورد. البته آن جا اشکال کلام ایشان هم این بود که همین طور که گفتیم فقه العقود اشکال کرده، آقای تبریزی امروز دیدم همین اشکال را کرده، که اضطرار هم به جامع است. اما یک وقت ما می آییم این جا می گویم که تکویناً این آقا چاره ای ندارد برای تخلّص که حالا... و ما چه جوری درست می کردیم؟ می گفتیم که اجازه ی تطبیق دارد. به دلالت التزام یا به حکم عقل. می گوید تو می توانی بر این تطبیق بکنی، بر آن تطبیق کنی، این ملزّم و مکرة تکوینی درست است به این که آن چاره ای ندارد جز این تطبیق بکند، اما به او بگوی مکره علیه هستی؟ یعنی خود آن کار، ما این را نتوانستیم تعقل کنیم، خیلی هم تأمل کردیم که جمع بین این دو تا چه جور می شود؟ که من بگویم اکراه و امر او و اکراه او به جامع است و جامع را هم قبول دارم که به فرد سرایت نمی کند، با این که مبدأ نیامده به فرد، اما مکرة است، مثل این که امر نیامده به فرد، مأموریه است. نهی نیامده به فرد منهی عنه باشد. این تصویر این مطلب مشکل است.

بله یک مطلبی است که حالا ... فقط عرض می کنم روی آن ... توی اصول هم مطرح است توی فقه هم مطرح است که ما یک احدهما دو جور بعضی ها تصویر کردند یک احدهمای جامعی داریم، یک احدهمای مصداقی داریم. یعنی یک وقت مفهوم احدهما را در نظر می گیریم یک جامع، یک احدهما وقتی گفته می شود این مثل این که مثلاً یک کسی گرسنه است، بعد دو تا نان این جا وجود دارد. این به جامع نیاز دارد یا به این و این؟ این جا می گویم به احدهما. احدهما یرفع الجوئه، یا جوئه، این احدهما که یرفع الجوئه، یعنی آن جامع، جامعی ... اگر این جوری بگویم فرق آن وقت می شود بین آن جایی بفروشی یکی از این دو تا را، یا یکی از این دو تا کار را انجام بدهد یا جامع را امر بکند، جامع تعصبی را امر بکند. یا احدهمای مفهومی جامع آن جوری را بگوید.

س: احدهمای مفهومی را مثال بزنید.

ج: همین عنوان احدهما.

س: نه مثال بزنید.

ج: مثلاً در واجب تخییری گفتند امر رفته ... می گوید که یا أعتق رقبة أو صم ستین يوماً أو اطعم ستین مسکیناً، می گویند آن جا نه این، نه این، نه این، امر روی جامع رفته. چرا؟

برای این که تعریف وجوب این است که لایجوز ترک آن، این که یجوز یجوز یجوز، آن که وجوب دارد جامع است. آنهایی که تفکرشان این است. این جامع بماهو جامع است بله آن قابل ترک نیست. اذن در ترک ندارد آن جامع. ولی مصادیق، آن عدلها، هر کدام اذن در ترک دارد پس حقیقت وجوب در آنها نیست. خب یک عده هم آمدند گفتند ما در آنجا می‌گوییم وجوب مشروط است که تصور کردند یا وجوب خاص مشروط به کذا است که آقای عراقی مثلاً تصور کرده.

با این فرمایش ایشان حالا تأملی بفرمایید، حالا وقت گذشت. این فرمایش امام رضوان‌الله علیه هست در جلد دوم، صفحه‌ی 94-95.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.